

گفت وگو : مسعود جوادیان

Masud-F2000@yahoo.com

طوبی فاضلی پور

Fazelpoor-m@yahoo.com

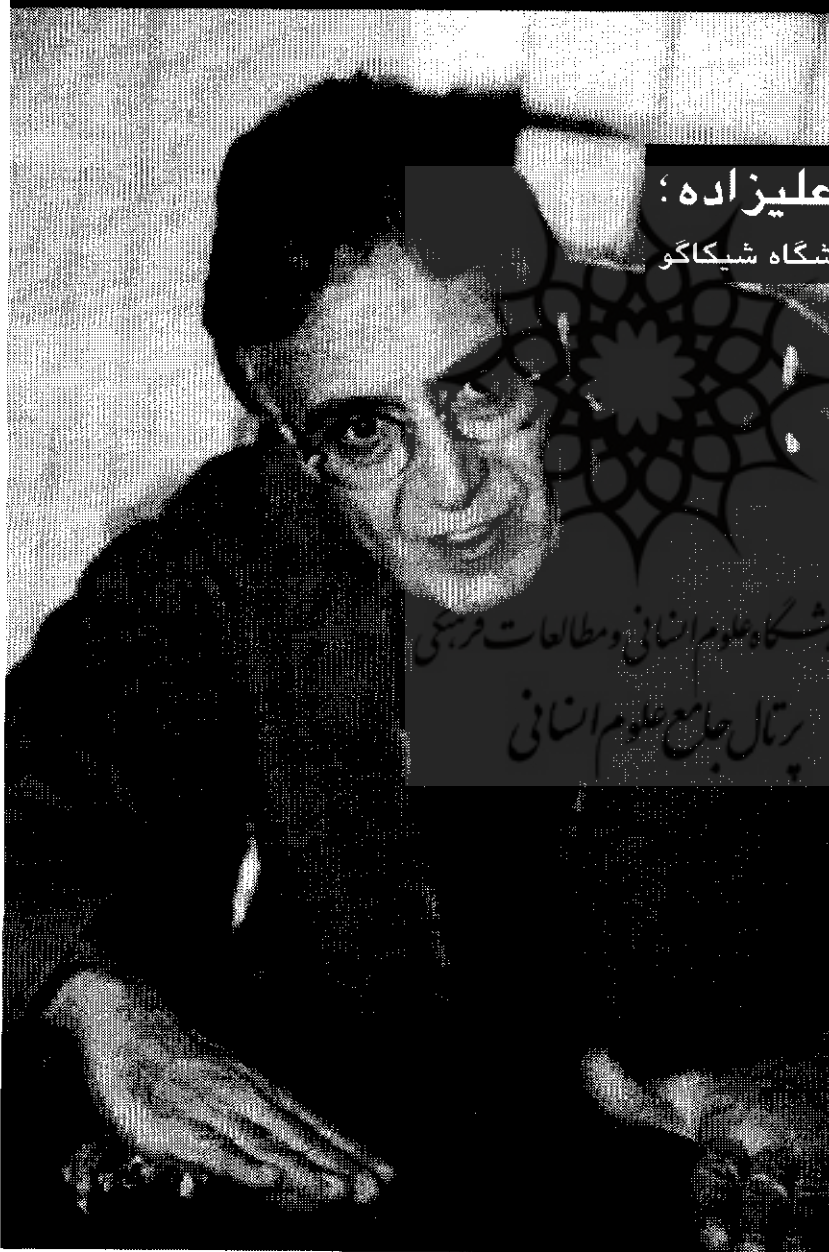


پیوند تاریخ و باستان شناسی

در گفت وگو با

دکتر عباس علیزاده؛

استاد باستان شناسی دانشگاه شیکاگو



اشاره

دکتر علیزاده متولد تهران است. وی تحصیلات ابتدایی را در دبستان فرخی و دوره متوسطه را در دبیرستان ایرانشهر گذراند و پس از اخذ لیسانس باستان شناسی، برای ادامه تحصیل عازم آمریکا شد. در سال ۱۹۷۵، در دانشگاه شیکاگو به تحصیل پرداخت و در ۵-۱۹۸۴ فارغ التحصیل شد. پس از فوت خانم دکتر کنتور، استاد گروه باستان شناسی دانشگاه مذکور، از وی دعوت شد تا به جای او تدریس کند. در فرصتی که دکتر علیزاده برای انجام یک تحقیق برای سازمان میراث فرهنگی کشور، به ایران سفر کرده بود، فرصت را غنیمت شمردیم و برای گفت وگو به خدمت ایشان رسیدیم. استاد نیز به راحتی ما را پذیرفت و در حالی که گاه برای توضیح مطالب از رایانه کمک می گرفت، با حوصله با ما گفت وگو کرد.

● آقای دکتر لطفاً درباره پژوهش اخیر خود در ایران توضیح دهید.
○ امسال از من و یکی از دوستانم دعوت شد که برای تحقیق درباره خوزستان به ایران بیاییم. موضوع تحقیق «چگونگی استفاده از زمین و آب در خوزستان» است؛ توجه به چگونگی رفع مشکلات آب و آبیاری در گذشته، چگونگی حفر کانال و معضلاتی که خوزستان هم با آن روبه‌روست.

خوزستان منطقه‌ای ثروتمند است؛ ثروتی که باید از قوه به فعل درآید که یکی از راه‌های آن، استفاده از آب است؛ موضوعی که از دوران پیش از تاریخ تا کنون در آن منطقه مورد نظر بوده است. کار امروز ما عملی کردن طرح‌های عمرانی گذشته و تفهیم آن به دست اندرکاران است. ما معتقدیم، می‌باید از تجربه گذشتگان بهره برد و به اقداماتی که هزاران سال پیش برای رفع مشکلات می‌شد، توجه داشت. ما اطلاعاتی را که یافته‌های باستان‌شناسی می‌دهند، به دست اندرکاران ارائه می‌دهیم. نباید محیط زیست را تخریب کرد تا بعد ببینیم، چه پیش می‌آید. کار ما، بررسی همین موضوع است؛ هرچند که کار باستان‌شناسی محض را هم دنبال می‌کنیم.

کار مهم ساسانیان این بود که بعد از خشک شدن بستر رود، با شناختی که از بستر قدیم داشتند، کانال‌هایی حفر می‌کردند. آنچه که ما متوجه شدیم، این است که پس از مدتی، رسوبات در کانال برجا می‌ماندند و مانع بالا آمدن آب می‌شدند. لذا آب را با روش خاصی بالا می‌آوردند و این کار سختی بود. ساسانیان به این موضوع توجه داشتند. آنان با حفر قنات‌های عظیم، آب را از پائین بالا کشیدند؛ روشی که ایلامیان نیز در چغازنبیل به کار بردند. وظیفه ما انتقال روش‌ها و تجربیات گذشتگان به امروز است تا دست اندرکاران به آن‌ها توجه کنند. موضوع دیگری که به آن توجه شد، مشکل آبیاری پیش از حد خوزستان است. دو امپراتوری شناخته شده‌ای که بر اثر آبیاری بیش از حد حد خانه نشین شدند، ایلامی‌ها و ساسانیان بودند. آن‌ها با استفاده بی‌رویه و بی‌اندازه از منطقه خوزستان، موجب پیدایش یک لایه عظیم از رسوبات شدند. رودخانه‌های دز و کرخه املاح زیادی دارند و رسوبات عظیمی را به وجود آوردند. پس از جمع شدن املاح، نمک شروع به بالا آمدن کرد و زمین به شوره‌زار تبدیل شد و در نتیجه، ساکنان منطقه را رها کردند.

**متأسفانه هیچ وقت به باستان‌شناسی
به عنوان یک رشته کاربردی نگاه نشده است،
در حالی که می‌تواند به جوامع امروزی کمک کند**

**باستان‌شناسی نو دیگر اشیا (ابزار، استخوان‌ها و...) را مطالعه و بررسی نمی‌کند.
این‌که ابزارها زیبا هستند و یا به چه کار می‌آیند،
مطالبی حاشیه‌ای هستند. آنچه مورد توجه است، تحول
فرهنگی و رابطه آن با مواد فرهنگی است**

● برای همین است که در کتاب‌های تاریخ و سفرنامه‌ها در گذشته، خوزستان را محل کشت شکر و نیشکر می‌دانند؟
○ بله. خوزستان حدود هزاران سال، سبذ نان ایران بوده است. اگر در آن‌جا آبیاری به درستی عمل شود، از نظر خاک هیچ مشکلی ندارد. خاک غنی خوزستان صدسال قابل استفاده است، اما باید اجازه داد زمین استراحت کند. اگر بهره‌برداری از زمین را به‌طور مستمر ادامه دهند، به همان سرنوشت ساسانیان دچار خواهند شد. پس از ساسانیان، اعراب به خوزستان توجه چندانی نکردند و برای کانال‌کشی هزینه نپرداختند و منطقه دچار آسیب شد. ما به دست اندرکاران این نکات را گوشزد می‌کنیم.

کار دیگر ما یافتن مکان‌های باستانی با کمک تصویرهای ماهواره‌ای است؛ مکان‌هایی که با حرکت روی آن‌ها، قابل مشاهده نیستند (استاد تپه آکروپل، محوطه باستانی شوش و قلعه فراتسوی‌ها را در رایانه نشان می‌دهند).

این‌ها دهکده‌های باستانی هستند که در اثر کشاورزی از میان رفته‌اند. تصویرهای ماهواره‌ای کمک بسیار زیادی به شناسایی سایت‌ها می‌کنند. ما متوجه شدیم، بستر اولیه رودخانه ماریچ کرخه، حدود هزار سال پیش از میلاد تغییر مسیر داده است. البته تغییر مسیر رود همیشگی بوده و همه چیز را در بستر خود خراب می‌کرده که فاجعه‌آمیز بوده است. این‌ها مطالبی هستند که ما به مسؤولان می‌گوییم. پس منطقه بی‌ثبات است. ما مشاهده کرده‌ایم، کانال‌هایی که ساسانیان طی ۵۰ یا ۱۰۰ سال حفر کرده‌اند، به سرعت از میان رفته‌اند.

این پروژه‌ای است که در خوزستان انجام می‌دهیم. اگر بتوانیم مطالعات را دنبال کنیم، کرسی‌های باستان‌شناسی ایران باز خواهند شد و دانشجو می‌تواند، برای مطالعه و پژوهش بیاید و کار کند. این کاری است که من قصد انجام آن را دارم.

● آیا باستان‌شناسی می‌تواند به رشته‌های دیگر کمک کند؟ آیا در تمام دنیا چنین است؟

○ بله. این کار در قالب آنچه که به آن باستان‌شناسی نو یا روندگرا می‌گویند، انجام می‌شود. باستان‌شناسی نو دیگر ایشیا (ابزار، استخوان‌ها و...) را مطالعه و بررسی نمی‌کند. این که ابزارها زیبا هستند و یا به چه کار می‌آیند، مطالبی حاشیه‌ای هستند. آنچه مورد توجه است، تحول فرهنگی و رابطه آن با مواد فرهنگی است. ما معتقدیم، بدون نظریه نمی‌توان کاری انجام داد. تئوری را از جوامع سنتی می‌گیریم و برای همین، رشته‌ای جدید به نام قوم‌شناسی که در ایران به غلط به آن مردم‌شناسی گویند، به وجود آمده است. قوم‌شناسی رشته‌ای بسیار قدیمی و از باستان‌شناسی قدیمی‌تر است، ویژگی‌های خاص خود را نیز دارد. باستان‌شناسی می‌خواهد جوامع سنتی را در رابطه با جوامع باستانی بسنجد.

● چرا؟

○ چون معتقدیم، اقتصاد، شکل زندگی و شکل زندگی، اقتصاد را تعیین می‌کند. هر دو تعامل دارند. شما در زندگی کشاورزی و یا کوچ‌نشینی، مواد مورد مطالعه محدودی دارید و می‌توانید از ابزارهای ویژه‌ای استفاده کنید. چون همه چیز را نمی‌دانید، وسعت عملتان محدود می‌شود. و چون در گذشته نبوده‌اید که ببینید گذشتگان چگونه عمل می‌کرده‌اند، بنابراین باید نمونه‌های امروزی آن را مطالعه کنید. ایده‌ای از جوامع سنتی می‌گیرید و سراغ مواد باستانی می‌روید و آن‌ها را بررسی می‌کنید. موارد کاربرد باستان‌شناسی این چیزهاست. اشتباهاتی را که گذشتگان کرده‌اند، نباید تکرار کنیم، باید از آنان بیاموزیم. تمام فلسفه تاریخ و باستان‌شناسی همین است. متأسفانه هیچ وقت به باستان‌شناسی به عنوان یک رشته کاربردی نگاه نشده است، در حالی که می‌تواند به جوامع امروزی کمک کند. باستان‌شناسی زاینده ذهن انسان است. ما علاقه‌مند به دانستن هستیم. دوست داریم بدانیم، چه خبر بوده است. بعضی وقت‌ها دلایل مسائل را می‌دانیم، بعضی وقت‌ها نه. موقعی که نمی‌دانیم، اسطوره، قصه و... می‌سازیم؛ مثل قصه عمونوروز و ننه سرما.

● کسانی که در مورد اسطوره‌ها کار می‌کنند، اگر صحبت شما را بشنوند، ناراحت می‌شوند!

○ نخیر، اصلاً ناراحت نمی‌شوند. اسطوره چیست؟ اولین اسطوره آن است که ما از کجا آمده‌ایم؟ نمی‌دانیم. اتفاقاً این خیلی علمی است. علم دنبال ریشه مادی و طبیعی می‌رود و با سند و مدرک، فرمول و قانون می‌دهد. علم قانون دارد. در علم نمی‌توان گفت که دو اتم هیدروژن و یک اتم اکسیژن در این جا آب است و در جای دیگر نیست. این قانونی است که باید در همه جا صادق باشد. ولی در تاریخ و باستان‌شناسی چون با مردم و رفتارشان سروکار داریم و این‌ها قابل پیش‌بینی نیستند، نمی‌توانیم علم محض داشته باشیم، اما علاقه‌مند هستیم که روش‌های علمی داشته باشیم. یعنی برای آنچه در گذشته اتفاق افتاده است، سند و مدرک داشته باشیم. سند و مدرکی که منحصر به فرد نباشد. قوانین جامعه را نمی‌توانیم تعمیم دهیم، چون هر جامعه‌ای با شرایط خاص فرهنگی خود به جلو رفته است.



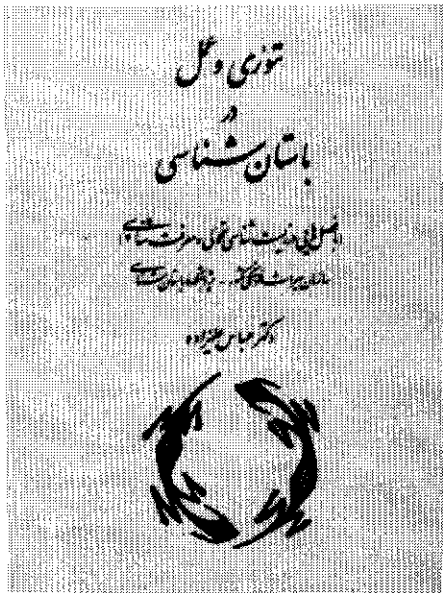
وقتی انسان درباره چیزی زیاد بداند،

برایش پیچیده می‌شود،

وقتی پیچیده شد، دوست ندارد روی آن کار کند



در حال ترجمه کتابی هستم که می‌گوید، اولین تبلورهای حکومتی در تک باکون، فارس بوده است



● آقای دکتر، آیا قدمت حکومت‌های اولیه در همه جا یکسان است؟
○ در خاورمیانه یکسان است. در مصر، بین النهرین و ایران حدود ۳۵۰۰ تا ۳ هزار سال قبل از میلاد شکل گرفته‌اند. در موهنجودارو و هاراپا و شاید چین. در دورتر، آمریکای مرکزی و جنوبی هم همین طور. به همین دلیل، بخش اول را حکومت‌های اولیه و بخش دیگر را حکومت‌های ثانویه گویند. حکومت‌های ثانویه از اولیه الگو گرفته‌اند؛ مثل عملکرد مادها و هخامنشیان با الگوبرداری از آشوری‌ها. تمام آفریقا دارای حکومت‌های ثانویه بوده است. حکومت‌های اولیه کم و معدود بودند و این دوره‌ای است که من متخصص آن هستم. من این موضوع را بسط داده‌ام و دوست دارم فکر کنم، نقش کوچ نشینان در ایران، نه مصر بین النهرین، خیلی زیاد بوده است.

در حال ترجمه کتابی هستم که می‌گوید، اولین تبلورهای حکومتی در «تک باکون» فارس بوده است. به جز چند استثنا، از ماد گرفته تا قاجاریه و... در نهایت هرکسی که قدرت را کسب کرد، از طوایف کوچ نشین بود. یعنی سطح بالای سیاسی جامعه ما از ابتدا با حاکمیت کوچ نشینان بود. دوران پیش از تاریخ هم از این قاعده مستثنا نبود. نباید نقش کوچ نشینان را نادیده گرفت.

در یک بررسی در استان فارس، به دنبال کوچ نشینان قشقایی رفتم تا ببینم این‌ها چه کار می‌کنند و کجا می‌روند. کجا آتراق می‌کنند، سازماندهی آن‌ها چگونه است و... مطالعه کردم و متوجه شدم، هرگاه حکومت مرکزی ضعیف بود، بلافاصله حکومت را می‌گرفتند. کوچ نشینان هدف متحرک بودند و به منطقه آشنا. به علاوه، تفوق نظامی داشتند و همیشه بین آن‌ها و یکجانشینان برخورد بوده است.

● نظریه ابن خلدون؟

○ بله. ابن خلدون جامعه‌شناس بسیار بزرگی بود. این اطلاعات را ما با مطالعه زیاد به دست آورده‌ایم و او با تفکر. سیکلی را که می‌گوید، واقعاً صادق است.

● در مورد تحصیل خود توضیح دادید. در دانشگاه شیکاگو در چه زمینه‌ای بیش تر کار کرده‌اید؟ یعنی تخصص شما در چیست؟
○ من سه استاد داشتم. خانم هلن کنتور، بیش تر متخصص آکادمیک در تاریخ هنر بودند. اگر من چیزی از تاریخ هنر می‌دانم، مدیون زحمات ایشان است. دکتر مگ گیسون متخصص باستان‌شناسی بین النهرین، و رابرت مگ آدامز، متخصص دورانی که مردم در حال تشکیل حکومت بودند؛ از نظر تاریخی، حدود ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد که می‌شود ۵۵۰۰ سال قبل.

من فکر می‌کنم، در این زمینه متخصص شده‌ام و بیش تر درس‌هایی را که می‌دهم، راجع به شکل‌گیری حکومت‌های اولیه است. حکومت‌های ما همیشه این طور نبوده‌اند. ما حدود چهارمیلیون سال قبل از غار شروع کردیم و حدود ۱/۵ میلیون سال پیش، اجداد ما غار را ترک کردند و در آسیا و اروپا پخش شدند و به تدریج به انسان هوشمند تبدیل شدند. در آغاز، روش زندگی شان شبیه حیوانات بود. یعنی از صبح، بیرون از غار نگران تهیه آذوقه خود بودند. جمعیت هم اندک بود. این وضع هزاران سال ادامه یافت تا ده‌هزارسال پیش از میلاد که به خاطر شرایط بسیار پیچیده موفق شدند، گندم و جو و بز و گوسفند را اهلی کنند؛ دو نوع گیاهی و دو نوع جانوری که شالوده تمدن امروزی را پی‌ریزی کرده‌اند.

● همان انقلاب کشاورزی که «گوردون چاپلند» گفته است؟

○ چاپلند نگفته، اما می‌خواست منشأ آن را بگوید. هنوز نمی‌دانیم. درباره این که چرا بشر کوچ نشینی را رها کرد، و کار دشوار و طاقت فرسای کشاورزی را انجام داد، چند تئوری وجود دارد. کشاورزی کارساده‌ای نیست. با بیلچه‌های قدیمی زمین را می‌کنند. تکه سنگی در دست می‌گرفتند، خم می‌شدند و ۲۰۰ متر زمین را شخم می‌زدند؛ نه گاوی، نه شخمی، نه خیشی، هیچ چیز. بنابراین بسیار دشوار بود. ولی بشر این کار دشوار را انجام داد. این زندگی حدود ۵ هزار سال ادامه داشت تا این که بر اثر تغذیه خوب، جمعیت افزایش یافت. خطر حیوانات و گرسنگی، انسان‌ها را در یک جا جمع کرد. غار سرپناه خوبی بود. با افزایش و وسعت پیدا کردن جوامع، اجرای ضوابطی ضروری و مهم شد. پس حکومت‌های اولیه تشکیل شدند.

بیش‌تر سایت‌های باستانی که آریایی‌ها در آن زندگی می‌کردند، به طور غیر علمی نگه‌داری شده‌اند.

باید دوباره حفاری شوند

● چه دوره‌ای؟

○ هر دوره‌ای، فرق نمی‌کند. من حدس می‌زنم که تشویق هم نمی‌شدند تا به دوره‌های قبل از هخامنشیان توجه کنند. البته این طور هم نبود که راجع به آن دوره‌ها نوشته نشده باشد.



راجع به ایلام کتاب‌های زیادی وجود دارد. حتی گرامر زبان ایلامی نوشته شده است. یک نفر در ایران به نام دکتر مجید ارفعی تنها متخصص زبان ایلامی است و در مورد تاریخ ایلام بسیار می‌داند. اما مطمئن باشید که اگر ما راجع به دوره‌های قبل از آریایی کم بدانیم یا اصلاً ندانیم نمی‌توانیم دوران آریایی‌ها را بررسی و تفسیر کنیم؛ چون آن‌ها میراث خوار کسانی بودند که قبل از آن‌ها می‌زیستند. معماری هخامنشیان را ببینید. درست است که ترکیب کلی زاینده فکر هخامنشیان بود، اما جزء جزء آن از جاهای دیگر آمده است؛ اگر متخصصان فکر کنند که ستون‌های تخت جمشید از یونان الهام گرفته یا سردرهای آن از مصر یا جاهای دیگر، خیال‌پردازی کرده‌اند. هنر هخامنشیان این بود که از این وصله‌ها چیزی به وجود آورند که دیگر وصله نبود و یکپارچه بود؛ چیزی که به آن‌ها تعلق داشت. نه آشوری بود، نه مصری و نه یونانی. این دستاورد هخامنشیان بوده است. از دستاوردهای دیگر هخامنشیان، سیستم اداری بود که امپراتوری را ۲۰۰ الی ۳۰۰ سال الگو کرد.

● الگو بودند؟

○ بله، برای آن‌ها که قبل از آن مردم را به زور شمشیر نگه می‌داشتند. هخامنشیان سیستمی ایجاد کردند که نیازی به شمشیر نداشت. جنگ‌ها در زمان آنان زیاد نبود، آن‌ها فقط با یونان بود. نبوغ داریوش آن سیستم اداری را ساخت. مدیریتی ایجاد کرد که شاهان تالاق بعد از او هم از آن استفاده کردند. همین اتفاق در امپراتوری عثمانی افتاد. اگر دقت کنید، قبل از هخامنشیان همه‌اش درگیری است یا مهندسی ساسانی. این بار که من به خوزستان رفتم، بسیار متعجب شدم که مهندسی ساسانیان چه قدر قوی بوده است؛ سدسازی، معماری، پل‌سازی و کانال‌کشی و خیلی چیزهای دیگر. البته از بیژانس هم گرفته بودند. اما باید دستاوردها را در تاریخ مطالعه کرد. باید فهمید که این‌ها در انزوا انجام نگرفته‌اند. همیشه تعامل بوده است و اگر این را ببینیم، دچار مشکل می‌شویم. حب و بغض ملی را هم باید کنار گذاشت، زیرا اگر ادعا می‌کنیم، علمی کار می‌کنیم باید درست عمل کنیم. زبان ما هم باید قوی باشد. اکثر کتاب‌ها به زبان آلمانی یا فرانسه یا انگلیسی تألیف شده است. کسی به سراغ دوران پیش از تاریخ نمی‌رود، چون بسیار سخت است و بیش‌تر به تئوری نیاز دارد. شما باید حتماً زبان بدانید.

● آقای دکتر، صحبت شما مرا به یاد نکته‌ای انداخت. عموم مردم حتی تحصیل‌کردگان تاریخ و غیر تاریخ، منشأ تاریخ ما را ورود آریایی‌ها می‌شناسند. اگر خیلی دقیق شوند، اسمی هم از ایلام می‌آورند و بلافاصله آریایی‌ها را مطرح می‌کنند. درحالی که کاوش‌های باستان‌شناسی با آن دوره خیلی فاصله دارد. با شواهدی که داریم، حداقل می‌دانیم که ایران قبل از آریایی‌ها یک دوره بسیار طولانی زندگی شهرنشینی را سپری کرده است. اگر عرض بنده را قبول دارید، دلیل آن را چه می‌دانید و نظر شما چیست؟ چه باید کرد تا این تفکر نادرست عوض شود و تاریخی بسیار کهن‌تر را بررسی کنیم؟ چرا در کتاب‌ها و مقاله‌ها این چنین نوشته‌اند؟

○ چند دلیل آکادمیک و چند دلیل سیاسی دارد. یکی سیاست دوره پهلوی بود که خود را به هخامنشیان مرتبط سازند. در حالی که قبل از آمدن آریایی‌ها به این سرزمین، این جا سرزمین بسیار کهنی بود و مادها و هخامنشیان وارثان فرهنگ و تمدن عظیم این سرزمین بودند. آن قدر عظمت داشت که حتی در «تورات» هم نام شاهانش آمده است. حتی سرزمین‌های دیگر را هم تحت تأثیر قرار داده بود؛ فرهنگ و تمدن ایلام که بسیار غنی و قدیمی است. احتمالاً ما نمی‌دانیم ایلامی‌ها از کجا آمده‌اند و هیچ دلیلی ندارد که بگوییم این‌ها بومی ایران نیستند. به این دلیل نمی‌گویند ایلامی‌ها بومی ایران بوده‌اند که زبان آن‌ها هیچ قرابتی با زبان‌های دیگر دنیا ندارد. ولی سومری‌ها هم همین طور بودند. زبان ژاپنی هم هیچ قرابتی با زبان‌های دیگر ندارد. ما وقفه‌ای در مواد فرهنگی نمی‌بینیم. این‌ها همین طور رشد پیدا می‌کنند و بالا می‌آیند. پس یک دلیل آن سیاسی بود که به دوران قبل از آریایی‌ها توجه نمی‌شد.

● آیا ملاحظه سیاسی داشتند، یا از سرب‌بی‌اطلاعی و بی‌خبری بوده است؟
○ البته از سرب‌بی‌اطلاعی نبود. برای آن‌ها که نویسندگان خارجی درباره آن بسیار نوشته‌اند، اما نوشته‌ها در ایران کم‌تر ترجمه شده‌اند. دلیل دیگر آن‌ها جایی را که فکر می‌کردند مهد ایلامی‌ها بوده، خوزستان است؛ سرزمینی که درباره‌اش به دلیل نزدیکی با بین‌النهرین بیش‌تر می‌دانیم، مخصوصاً در دوران‌های تاریخی که ارتباط دوستانه یا خصمانه داشتند. وقتی انسان درباره چیزی زیاد بداند، برایش پیچیده می‌شود. وقتی پیچیده شد، دوست ندارد روی آن کار کند.

● یعنی چه که درباره چیزی اگر زیاد بدانند، پیچیده می‌شود؟

○ شما باید بخوانید تا بسیار بدانید. باستان‌شناسی خوزستان بیش از باستان‌شناسی هر منطقه‌ای در ایران پیچیده است. نه آن‌ها که پیچیدگی ویژگی آن است، بلکه چون زیاد درباره آن می‌دانید، اسم زیاد دارد، اطلاعات جغرافیایی، زمین‌شناسی، آب‌شناسی و... بسیار دارد، اگر بخواهید در این منطقه کار کنید، باید اطلاعات زیادی را بدانید. درحالی که در مورد کرمان کم‌تر می‌دانید، پس راحت‌تر عمل می‌کنید.

● اگر اجازه بدهید، راجع به آریایی‌ها سؤال کنم. ما چیزهایی از آنان شنیده‌ایم؛ از ۲۵۰۰ سال تا ۸۰۰-۷۰۰ سال پیش از میلاد و درباره مهاجرت آن‌ها یا نوع زندگی آن‌ها و... آریایی‌ها پس از آن که وارد ایران شدند، حکومت‌هایی تشکیل دادند. سؤال من این است که آیا آریایی‌ها را شناخته‌ایم؟ آیا پژوهشگران در روشنایی تاریخ هستند و دچار توهم نیستند؟ آیا تصویری که از آریایی‌ها داریم، تصویر روشنی است؟ پیوند آنان با بومیان به هنگام ورود چگونه بوده است؟

○ برای سؤال‌های شما تعداد زیادی منابع تاریخی نیاز داریم. متأسفانه آریایی‌ها کوچ‌نشین بودند. فرهنگ آن‌ها کوچ‌نشینی بود و کوچ‌نشینان دوست ندارند، به جزئیات بپردازند؛ کلی‌گویی می‌کنند. چیزی نوشته‌اند. تنها نوشته‌های باقی‌مانده در بیستون، متعلق به داریوش است، ولی چیزی نمی‌گوید. مقداری شجره‌نامه و کارهایی است که کرد. در حالی که کسانی که در بین‌النهرین و مصر زندگی می‌کردند و شهرنشین بودند، می‌نوشتند. شما می‌توانید در یک مقطع ۱۵۰ ساله، نرخ تورم را در زمین‌های کشاورزی بابل جدید ببینید. ما هنوز نمی‌دانیم مادها می‌توانستند بنویسند یا بخوانند یا نه. هرچه می‌دانیم، از هرودوت است. هخامنشیان هم چیزی نگفته‌اند. مگر این که بقیه راجع به آن‌ها نوشته‌اند. ولی شک نیست که از آسیای مرکزی آمده‌اند.

● این که «شک نیست»، از کجا آمده است؟

○ از کجا؟ از زبان‌شناسی. وقتی منشأ زبان‌ها را دنبال کنیم، نوشته‌ای در مورد منشأ زبان هند و اروپایی می‌بینیم. در مورد اشتقاق زبانی، شکی نیست. اگر زبان‌ها را دنبال کنید، به سمت ایران، اروپا، هند و... می‌رود و دور می‌زند و باز می‌گردد. بعد اقوام دیگری دارید که از نظر فرهنگ مادی کاملاً شبیه اقوام آریایی بودند. در ایران، سکاها، فریجی‌ها و حتی کاسی‌ها. پس، از هخامنشیان یا مادها شروع نشده است، امواجی بوده که مرتب می‌آمده و یکباره نبوده است. از ۱۵۰۰ شاید هم ۲۵۰۰ قبل از میلاد، مهاجرت شروع شد؛ گاهی کم و گاهی زیاد. این را از کجا می‌فهمیم؟ از مواد

باستانی و اطلاعاتی که بین‌النهرینی‌ها به ما می‌دهند و اسامی رهبران‌شان به ما می‌گویند. تفاوت مواد باستانی هم خود گویای تفاوت است. سفال خاکستری براق که مثل فلز برق می‌زند و متعلق به هزاره اول است، به ایران تعلق ندارد؛ منشأ آن آسیای مرکزی است.

● تا کنون چه کسی موضوع آریایی‌ها را به طور جدی مطرح کرده است؟
○ در ایران؟

● در عرصه تاریخ.

○ من فکر می‌کنم کسی که اولین بار سیستماتیک راجع به آریایی‌ها صحبت کرد، رومن گیرشمن بود. او الگویی داد و گفت شما مسیر حرکت آریایی‌ها را این چنین می‌دانید، ولی من فکر می‌کنم از این جا آمده‌اند و در جای خاص تلاقی کرده‌اند. او همه حرف‌هایش را فرموله کرده است.

● آقای دکتر، حرف‌های ایشان دارای پشتوانه یافته‌های باستان‌شناسی بوده است؟

○ بله. او یک یهودی بود که در روسیه متولد شده بود و بعداً مهاجرت کرد. در جوانی به فرانسه رفت. چون زبان روسی می‌دانست و آن زمان اکثراً دانشمندان غربی زبان روسی نمی‌دانستند، از منابع آنان استفاده کرد. روس‌ها هم در آسیای مرکزی خیلی فعالیت کرده بودند. بنابراین، تمام اطلاعاتی را که آن‌ها داشتند، به کار گرفت. مطالب را جمع‌آوری و یکپارچه کرد و تزی در مورد آریایی‌ها نوشت. اما اکنون ما دیگر این تصور را صاف و شفاف نمی‌بینیم. متوجه پیچیدگی آن می‌شویم. کار زیادی نیاز دارد تا بدانیم، مهاجرت و تعامل آریایی‌ها با افراد دیگر چگونه بوده است. بیش‌تر سایت‌های باستانی که آریایی‌ها در آن زندگی می‌کردند، به طور غیر علمی نگه‌داری شده‌اند. باید دوباره حفاری شوند. دو چیز که کم‌تر به آن‌ها پرداخته شده است، باید بررسی شوند:

۱. دانه‌های گیاهی که مصرف می‌کردند؛

۲. استخوان‌ها. مواد باید آزمایش شوند و با اطلاعاتی تطبیق داده شوند تا ببینیم از منطقه خراسان وارد فلات مرکزی می‌شده‌اند یا از آذربایجان. پس باید آذربایجان را یک کریدور محسوب کنیم، اما باید شواهدش را هم ببینیم. باید دشت‌ها و تپه‌ها را بررسی کنیم و ببینیم، کدام تپه متعلق به آن دوره بوده است. باید الگوی پراکندگی فضایی آن‌ها را پیدا کنیم. باید ببینیم دهکده‌ها و شهرهایشان کجا بوده‌اند، چون ارتباط فضایی آن‌ها برای ما بسیار مهم است. بعد چند سایت که شاخص و مرکزی هستند، حفاری شوند و آن قدر کار را ادامه دهیم تا به لایه‌هایی برسیم که دیگر آریایی نیستند و متوجه شویم، گذار از آریایی‌ها به اقوام محلی و بومی چگونه انجام شده است. تا ندانیم، نمی‌توانیم در مورد مهاجرت، اسکان و استقرارشان اظهار نظر کنیم. هرچه بگوییم، تئوری است. ما دوست داریم فرضیات را بر پایه شواهد بنا کنیم که اگرهم غیرمستقیم باشند، بی‌ربط و بی‌پایه نباشند. ولی پایه‌سازی اقوام آریایی بسیار متزلزل است.



● اگر شواهد مورد تحقیق خلأهایی را که شما می‌گویید پرنکنند، چه می‌کنید؟

○ بدشانسی آورده‌ایم. بعضی وقت‌ها نمی‌توان بعضی از دوره‌ها را به خاطر مسائلی که وجود دارند، خوب مطالعه کرد. چیزهای زیادی از آن دوره‌ها باقی نمانده است.

● نمی‌شود از قبل حدسی زد و برداشتی کرد؟

○ بله، می‌توانیم. در نهایت، ما همین کار را می‌کنیم. در نهایت، اگر قبل و بعدی نباشد، یک چیزی می‌گوییم، ولی مهم آن است که بگوییم این فرض ماست و آن را به عنوان واقعیت به خورد دیگران ندهیم. هر جا فرض است، بگوییم و هر جا مدرکی داریم، اعلام کنیم و اجازه بدهیم، از مدرک، تفسیرهای متفاوتی بشود. باید از چند زاویه نگاه کرد. به همین دلیل، فکر می‌کنم رشته ما علمی است. علم نیست، ولی علمی است.

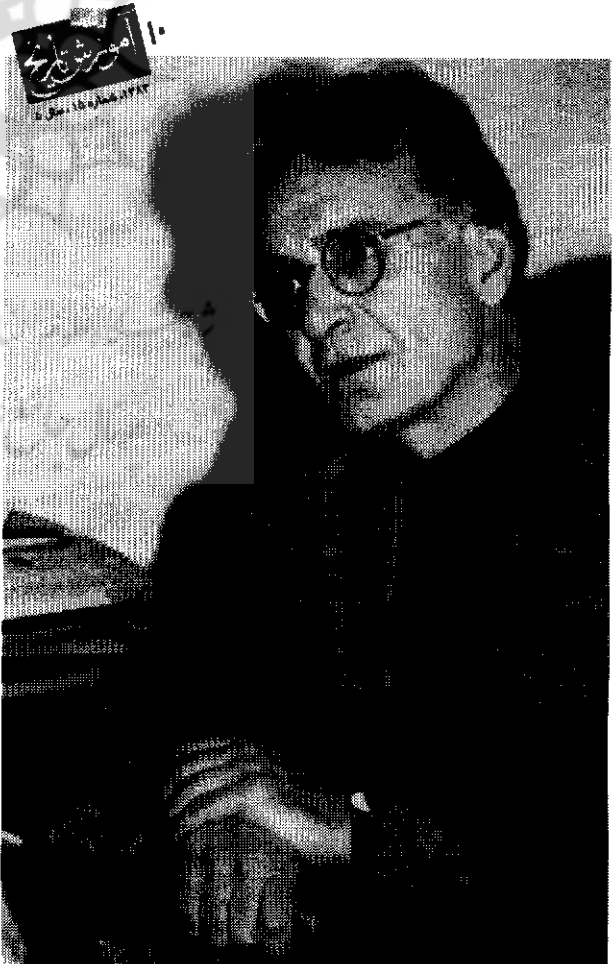
● متشکر آقای دکتر. سؤال بعدی، محور موضوع را عوض می‌کند. کار در موضوع تاریخ ایران باستان را غیر مورخان انجام داده‌اند. اگر کتیبه‌ای خوانده شده است یا آثار باستانی شناسایی شده‌اند، مطالب ذره‌ذره به وسیله دیگران جمع‌آوری و تألیف شده‌اند. به نظر شما، تاریخ ایران قبل از اسلام را تحصیل‌کردگان رشته تاریخ باید تدریس کنند، یا باستان‌شناسان؟

○ شما تاریخ خوانده‌اید و از مطلبی که می‌گوییم، شاید ناراحت شوید. من شخصاً یاد گرفته‌ام که می‌توان در مورد نوشته‌ای شک کرد و اندیشید. زمان قاجار چند درصد مردم سواد داشتند؟ بسیار کم. از میان آن‌ها، تعدادی سواد داشتند. آن‌ها تاریخ را همان‌طور که خودشان می‌دیدند و می‌خواستند، می‌نوشتند. بنابراین متون تاریخی لزوماً واقعیت را نمی‌گویند و ما پایه را بر این اصل می‌گذاریم که همه آنچه در تاریخ نوشته شده است، اصل نیست. اما روش‌هایی داریم که تصویر ارائه می‌دهند. کتیبه‌های داریوش، نوشته‌های هرودوت و گفته‌های فلان حاکم را داریم. حال باید به داوری بنشینیم. تاریخ نگار یک داور است. او داور مدارک تاریخی است.

یکی از موضوع‌هایی که به تاریخدان کمک می‌کند و بدون آن نباید صحبت کند، باستان‌شناسی است. چیزی که پیدا می‌شود، دروغ نمی‌گوید. اگر شاهی مسیری را طی کرده، آن مسیر روی صفحه‌های باستانی هستند. باید به آن‌ها برویم و آن‌ها را مشاهده کنیم. ببینیم آیا اصلاً چنین مکانی وجود داشته است؟ بنابراین، تاریخ را تاریخدان باید درس بدهد و در این شکی نیست. البته باستان‌شناس هم می‌تواند درس بدهد. تاریخ مادی و اقتصادی را تاریخدان از روی نوشته‌ها درس می‌دهد، در حالی که اقتصاد را باید از روی مواد گفت و بهترین راه آن است که تلفیقی از این دو کار باشد.

آنچه مورد توجه آموزش و پرورش نیست، معرفت‌شناسی است. یک نفر مطلبی را می‌گوید زمانی که از او پرسیده شود که از کجا می‌داند، جواب می‌دهد، چون همه تعریف می‌کنند. فکر می‌کند آن را می‌داند و یا می‌گوید معلوم است و هیچ وقت نمی‌گوید، من نمی‌دانم و آن را شنیده‌ام. اطلاعات شنیده شده برای او دانش می‌شود. معرفت‌شناسی به شکل ساده آن است که اگر مطلبی را می‌گوییم، بدانیم از کجا و چه‌طور بدستمان رسیده است. دیدن و شنیدن، دانستن نیست.

در غرب، فرهنگ دیگری رایج است. اگر مطلبی را از کسی پرسید، در حالت دارد: یا می‌گوید می‌دانم چون خود دیده و شنیده‌ام، و یا می‌گوید نمی‌دانم، فکرمی‌کنم، یا از کسی شنیده‌ام. ما این‌گونه عمل نمی‌کنیم. به هنگام تدریس تاریخ، جای شک و شبهه نمی‌گذاریم. برای همین دگم می‌شویم؛ هم دانش‌آموز و هم معلم، دگم می‌شویم. یا سیاه است یا سفید. زمینه عظیم خاکستری که تمام ترقیات و پیشرفت‌های بشر در آن صورت گرفته است، دیده نمی‌شود. کتاب‌ها را بخوانید، نمی‌گویند شاید چنین باشد یا بعداً ممکن است مدارکی به دست آید و موضوع تغییر کند. با این‌که فیزیک، علمی محض است، باز فیزیکدان می‌گوید، شاید قوانینی که در طبیعت وجود دارند، عمل نکنند. در حالی که وقتی در مورد علوم انسانی صحبت می‌کنیم، قوانین فیزیکی را اجرا می‌کنیم. در آموزش و پرورش است که فرهنگ تولید می‌شود و دانش‌آموز با آن فرهنگ رشد می‌کند. اما ما اجازه سوال نمی‌دهیم یا حوصله جواب نداریم. تا زمانی که این کار را ادامه می‌دهیم، به علم نمی‌رسیم.



**آن‌ها دانش‌بشری را یکپارچه می‌بینند،
درباره همه چیز با صرف پول و انرژی تحقیق می‌کنند،
هر روز به دانش‌آموزان نمی‌گویند،
تاریخ به چه درد می‌خورد؟
چرا باستان‌شناسی خوانده‌ای؟**

● آقای دکتر، در ملاقاتی که قبلاً با شما داشتم، فرمودید وقتی تدریس در دانشگاه را شروع کردید، به شما کتابی از شرلوک هولمز دادند. این کتاب چه ارتباطی با رشته تحصیلی شما داشت و در کار تدریس شما چه اثری گذاشت؟

○ بله کتابی از شرلوک هولمز به من دادند. من از خود پرسیدم، یعنی چه؟ این چه دانشگاهی است؟ البته من فیلم‌های هولمز را دیده بودم، اما کتابش فرق می‌کرد. بعداً متوجه شدم که تمام مطالب کتاب معرفت‌شناسی است در حوادث کتاب سرخ داریم. جنابیتی اتفاق افتاده و مجرم را کسی نمی‌شناسد. هولمز با دیدن آثار برای خود فرضیه‌ای می‌سازد و سپس داستان را به تصویر می‌کشد و تحقیق می‌کند. اگر به نتیجه نرسید، داستان را عوض می‌کند. این روش علمی است. او به دنبال واقعه است، تز خود را به واقعه تحمیل نمی‌کند. این روشی بود که دانشگاه می‌خواست من بیاموزم.

● به نظر شما، روش کار معلم باید چه طور باشد؟ چگونه درس را ارائه دهد؟

○ سؤال بسیار سختی است. من سر کلاس دوست دارم، دانشجو را بانکاتی آشنا کنم. همان طور که با شما صحبت می‌کنم، با آن‌ها هم درددل کنم. همیشه از

آن‌ها سؤال می‌کنم و از روش سقراط بهره می‌گیرم. سعی می‌کنم که دانشجو را به سوی مسأله درست بکشانم. با سؤال کردن او را می‌دارم، حرف بزند. او متوجه می‌شود که می‌داند، اما نتوانسته فرموله‌اش کند. جوابگویی به سؤال شما سخت است. این به روحیه آموزگار، استاد

و به فرهنگ معلم بستگی دارد. به این که به او چگونه آموخته‌اند، بستگی دارد. من به هنگام تدریس می‌خواهم با دانشجویانم یک ساعت کیف کنم. آن‌ها را تشویق می‌کنم، به اینجا بیایند. آن‌ها از دیدن سفال‌ها حوصله‌شان سر رفته. کارشان یک نواخت است و روزی ۳ تا ۸ ساعت کار می‌کنند. می‌نشینیم و صحبت می‌کنیم. هرچند در نهایت، موضوع به باستان‌شناسی مربوط می‌شود، اما اجازه می‌دهم که فکر کنند، سر کلاس هستند باید فقط مطالبی را یاد بگیرند. ولی ارائه روشی خاص بسیار مشکل است.

● آقای دکتر، از این که لطف کردید و شرکت در این مصاحبه را پذیرفتید، سپاسگزاریم.

● تاریخ این چنین است یا باستان‌شناسی؟

○ هر دو با کمک یکدیگر. باید به دانش‌آموز گفت، این چیزهایی که می‌گوییم نسبی هستند و بر اساس شواهدی بسیار قوی. اما ممکن است، با کشف یک مدرک جدید تاریخ عوض شود.

● البته اهل تاریخ هم صحبت‌هایی دارند. در کتاب‌ها نوشته شده است که برای تحقیق از چه چیزهایی باید استفاده کرد: اسناد مکتوب، آثار کهن و... اما سؤال من درباره ایران باستان است. دوره باستان به طور کلی چه در ایران و چه در جهان، دوره‌ای است که بسیاری از افراد به آن علاقه ندارند؛ نه دانش‌آموز و نه بخشی از معلمان. این گونه معلمان نمی‌توانند آن را به درستی به دانش‌آموز منتقل کنند. لطفاً بفرمایید، به نظر شما دوره‌ای که شما متخصص آن هستید، چگونه باید تدریس شود؟

○ من نگرانی شما را ندارم. فکر می‌کنم اطلاعات در مورد دوره باستان، یک فرهنگ فرهیخته است و لازم نیست همه آن را متوجه شوند. جامعه اروپا و آمریکا هم مثل این جاست، زیاد به آن اهمیت نمی‌دهند.

● به خاطر بعد زمانی آن است؛ چون قابل تصور نیست؟

○ بله چون با فاصله است. اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها به تاریخ سرخ پوست‌ها یا اگر خیلی عقب‌تر بروند، به مایاها و اینکاها توجه دارند.

یا در اروپا، به قبایل انگلوساکسون و ژرمن توجه دارند و درباره اندکی جلوتر، دوره برنز و سنگ، اصلاً نشنیده‌اند. در حالی که نظام آموزش و پرورش بسیار خوب و مجهزی دارند. وظیفه ما معرفی این دوره‌هاست. با رفتن به موزه‌ها. در مقابل موزه متروپولیتن، مرتب اتوبوس‌های مدارس رفت‌وآمد می‌کنند و بسیار هم برای دانش‌آموزان لذتبخش است. علوم سلسله‌مراتبی دارد. جامعه فرهیخته، جامعه‌ای است که همه را مطالعه کنند. ما مرکز اقیانوس باستانی هستیم، ولی باستان‌شناسی ما بسیار ضعیف است. تاریخ و بسیاری از علوم هم همین طور هستند. فلسفه با تکنولوژی همخوانی ندارد، در حالی که در غرب این طور نیست.

● چرا؟

○ چون آن‌ها دانش‌بشری را یکپارچه می‌بینند. درباره همه چیز با صرف پول و انرژی تحقیق می‌کنند. هر روز به دانش‌آموزان نمی‌گویند، تاریخ به چه درد می‌خورد؟ چرا باستان‌شناسی خوانده‌ای؟ یا می‌خواهی فلسفه بخوانی و از گرسنگی بمیری؟ فقط پزشکی و مهندسی. این تفکر سرکوب‌کننده است؛ مانع پیشرفت می‌شود. پس نباید توقع داشت، دانش‌آموزان به آنچه که بلافاصله نیست، توجه کنند. اما ما باید آن‌ها را معرفی کنیم، چون اگر از یک کلاس پنجاه نفری یا حتی از یک مدرسه، یک نفر تاریخ‌شناس و باستان‌شناس خوب تربیت شود، کافی است؛ به لشکر احتیاج نیست. فقط یک جرقه می‌خواهد و ما باید جرقه را بزینم.